



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در خطبه ۱۳۱ از نهج البلاغه که مربوط به مسئله امامت است می باشد، به ما امامیه می گویند زیرا در نظر ما شیعیان مسئله امامت از امهات مسائل دین و از ارکان و اصول می باشد.

در مسئله امامت اولاً ما قائلیم که امامت نیز مثل نبوت باید به جعل الهی باشد، تکیه گاه متکلمین در مسئله نبوت و امامت قاعده لطف می باشد، لطف یعنی "ما یقرب العبد إلى الطاعة و یبعده عن المعصية" لذا عقل حکم می کند که خداوند حکیم و فیاض و رحیم و جواد آن را فراهم کند و مسئله امامت و رهبری نیز بسیار مهم است فلذا باید به جعل الهی باشد.

در کتاب شرح تجرید در بحث امامت دو مطلب ذکر شده، بعد از جعل الهیه در جنبه مثبت امام اولاً باید معصوم باشد، ثانیاً منصوص باشد، ثالثاً افضل از دیگران باشد، امام باید معصوم باشد و عصمت را غیر از خدا نمی داند پس خداوند متعال باید امام را معرفی کند از این جهت عصمت اقتضای نص می کند بعلاوه چونکه امامت یک مطلب مهمی می باشد امام باید از طرف خداوند با جعل الهی منصوص باشد و سوم اینکه عقلاً باید افضل از بقیه باشد، و اما بعد از ذکر این مقدمه از فضائل و کرامات اهل بیت علیهم السلام بحث کرده اند یعنی ارزش ها را ذکر کرده اند و سپس مطاعن یعنی ضد ارزش ها را ذکر کرده اند به این معنی که امام کسی است که از ضد ارزش ها خالی است و کلاً ضد ارزش ها در حریم امام جایی ندارند.

در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام اول هدف خود از امامت و حکومت را ذکر کرده که یکی از آنها اقامه حدود می باشد و ثانیاً شایستگی و فضیلت خود به عنوان اولین کسی که ایمان آورده را ذکر کرده و ثالثاً به سراغ ذکر مطاعن و ضد ارزش ها رفته و فرموده: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةً. وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضَاهِمُهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَانِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفُ (الجانف) لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا

دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْطِلَ لِلسَّنَةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ»^۱.

ترجمه خطبه: و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدم می دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پامال می کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا امت اسلامی را به هلاکت می کشاند.

ما نسبت به مال جواد و سخی و لئیم و بخیل داریم، جواد کسی است که اموال را در اختیار مردم قرار می دهد و خودش خیلی بلند نظر است و به اموال نظری ندارد، سخی کسی است که هم خودش می خورد و هم به مردم می خوراند، بخیل کسی است که حرص جمع آوری اموال برای خودش را دارد و به دیگران هم چیزی نمی دهد و اما لئیم آدم پستی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می خوراند، حالا اولین صفت امام و حاکم اسلامی این است که بخیل نباشد.

در عروة در بحث تقلید شرائط مجتهد و مرجع تقلید اینطور ذکر شده: «(مسألة ۲۲): يشترط في المجتهد أمور: البلوغ، والعقل، والإيمان، والعدالة، والرجولية، والحرية على قول، وكونه مجتهداً مطلقاً، فلا يجوز تقليد المتجزئ، والحياة، فلا يجوز تقليد الميت ابتداء، نعم يجوز البقاء كما مر وأن يكون أعلم، فلا يجوز على الأحوط تقليد المنفصول مع التمكن من الأفضل، وأن لا يكون متولداً من الزنا، وأن لا يكون مقبلاً على الدنيا وطالباً لها، مكباً عليها، مُجْداً في تحصيلها ففي الخبر: "من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً هواه، مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه"، وتثبت بشهادة العدلين، وبالشياع المفيد للعلم»^۲.

^۱ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۱۲۲، خطبه ۱۳۱.
^۲ عروة الوثقی، سید محمد کاظم یزدی، ج ۱، ص ۲۴.

صاحب عروه مرد بودن را به عنوان یکی از شرائط مرجعیت ذکر کرده و کسی نیز حاشیه ای بر این مطلب ندارد فقط آیت الله حکیم در مستند العروة می فرماید علتش این است که مرجعیت فقط رساله نویسی نیست بلکه مجتهد و مرجع تقلید باید در صحنه های مختلف زندگی حضور داشته باشد و با مردم و کنار مردم باشد و چون زن از طرف شارع مأمور به تستر است لذا نمی تواند مرجع شود و إلا دلیل محکمی بر عدم مرجعیت زن نداریم، صاحب عروه در ادامه فرمودند مجتهد و مرجع "وَأَنْ لَا يَكُونَ مُقْبَلًا عَلَى الدُّنْيَا وَطَالِبًا لَهَا، مُكَبَّأً عَلَيْهَا، مُجَدِّدًا فِي تَحْصِيلِهَا" و سپس خبر مذکور را به عنوان دلیل بر این مطلب ذکر کردند اما در حاشیه به این حرف ایشان اشکال شده، بلکه اگر شخص فکر و ذکر و هدفش دنیا و مال دنیا باشد دیگر نمی تواند جامعه را رهبری کند.

بحث دیگری که در عروه مطرح شده این است که آیا مرجع تقلید باید مجتهد مطلق باشد یا اینکه مجتهد متجزی نیز می تواند مرجع تقلید باشد؟ صاحب عروه و محشین عروه می گویند مجتهد متجزی نمی تواند مرجع تقلید باشد البته ما در حاشیه عروه نوشته ایم که اشکالی در این مسئله ندیدیم.

اینها شش چیزی بود که حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه به عنوان ضد ارزش ذکر کردند یعنی کسی که این صفات را دارد صلاحیت رهبری و امامت جامعه را ندارد.
بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین